

اهالی این روستا بی‌خیال سبک زندگی زیبایشان نمی‌شوند!

در روز ملی روستا و عشایر، به سراغ فرهنگ مردم روستای «سر آقاسید» رفتیم که یکی از اصیل ترین و چشم نواز ترین روستاهای ایران است

نسیم سهیلی | روزنامه نگار

پرونده

روستاها با زیبایی‌های مناظر طبیعی‌شان، با خانه‌های کاه گلی، سنگی و گاه چوبی‌شان، با مردمان پاک و باصفایشان، با هوای تازه، زندگی‌های ساده، غذاهای

سالم محلی و خانگی‌شان و ... در ذهن‌ها ماندگار شده‌اند. همه‌آن‌هایی که به روستاها سفر کرده‌اند، هم‌نظر هستند که در این مکان‌ها همه چیز آن قدر بی‌آلایش است که کمی اقامت در آن‌جا، خستگی ماه‌ها کار و زندگی ماشینی را از تن و ذهن انسان‌های شهری‌امروزی می‌برد. هر چند باید بپذیریم رد پای فناوری به روستاها پیمان باز شده و سلیقه و ذائقه بعضی جوانان روستایی را تغییر داده اما باز هم جای شکرش باقی است که می‌توان در گوشه و کنار این کشور پهناور و زیبا، روستاهایی را جست که رنگ و بوی اصیل خود را همچنان حفظ کرده‌اند. همچنین جای بسیار خوشحالی است که روزی به نام روستا و عشایر در تقویم ملی ایران ثبت شده است تا با یادآوری سبک زندگی روستایی، توجه‌مان به چشم و هم چشمی‌های شهری برای دقایقی کم رنگ شود. به همین مناسبت، سفری به یکی از روستاهای اصیل ایران داشته‌ایم که مردمش هنوز به آداب و رسوم روستایی خود پایبند مانده‌اند و طبیعت بکر آن، خیره کننده و بسیار آرازش بخش است. روستایی که هم روستاست و هم در تابستان‌ها، محل بیلاق عشایر.

روستایی‌کهر اهش به‌شهر

فقط نصف سال باز است!

روستای سر آقاسید در ۱۴۰ کیلومتری شهر کرد و ۴۵ کیلومتری شمال کوهرنگ قرار گرفته‌است.دور از دسترس ترین نقطه و بین کوه‌ها، قدمت این روستا را چند صد سال تخمین زده‌اند و برای رفتن به این‌جا که با درختان گردو، باغ‌های میوه و چشمه‌سارها پوشیده شده باید جاده‌ای خاکی و پرپیچ و خم را به طول ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر طی کرد. همان جاده‌ای که در فصل سرما و همزمان با بارش برف مسدود می‌شود. بنابراین ارتباط این روستا در حدود نیمی از سال به دلیل بارش برف در فصول پایانی پاییز و زمستان با سایر جاها قطع می‌شود و تنها نیمی از سال راه‌های آن باز است. سر آقاسید، روستایی با معماری کوهپایه‌ای و پلکانی است که به ماسوله زاگرس شهرت دارد چرا که از نظر معماری بسیار به ماسوله در استان گیلان شبیه است. در ضمن این روستاییکی از اتراق کاه‌های بیلاقی عشایر بختیاری است و اگر در اردیبهشت و خرداد از روستا گذر کنید، کوچ عشایری را که از مناطق گرمسیر خوزستان به چهارمحال و بختیاری می‌روند، مشاهده خواهید کرد. با توجه به حضور عشایر، جمعیت مردم این روستا در طول سال متغیر است. در تابستان‌ها جمعیت روستاها سه‌هزار نفر می‌رسد و در زمستان‌ها گاهی کمتر از هزار نفر در روستا زندگی می‌کنند.



خانه‌هایی ساده و بی‌آلایش

که پنجره ندارند

یک روز تابستانی، ساعت حدود ۶ بعدازظهر است که به روستای سرآقاسید رسیده‌ام و حالا با کوله پشتی بزرگ و لباس‌هایی که من را کاملاً از روستایی‌ها متفاوت کرده است، پله‌های روستا را یکی یکی بالا می‌روم تا خانه‌ای برای اسکان پیدا کنم. خورشید در هر طلوع و غروب، تیلور سرخگوش را بر خانه‌هایی می‌اندازد که از دامنه کوه تا ارتفاعی بلند بر پشت هم‌سوارند و سقف‌هایی که هر کدام حیاط‌خانه همسایه است. آلوئک‌هایی ساده و بی‌آلایش که پنجره‌ای ندارند و درهای چوبی‌شان که تنها منفذ خانه‌است همیشه به روی مهمان گشوده است. تقریباً در تمام خانه‌های این روستا، خبری از وسایل تزئینی و لاچکری



نیست. هر چه اسباب و وسایل در خانه‌ها دیده می‌شود، ضروریات یک زندگی آرام با خانواده است نه لوسترهای آن چنانی و مبلی‌هایی از چوب فلان درخت گران قیمت. هنوز دارم پله‌ها را بالا می‌روم که می‌بینم دخترهای روستایی دورم جمع شده‌اند و دستم را می‌گیرند. برای خودی نشان دادن و راهنما بودن در این راه، هر کدام سعی می‌کنند بر دیگری پیشی بگیرند. «سهیلا» مثل بقیه دوستانش اصرار می‌کند به خانه‌شان بروم و شوبر آن جابانم. از این مهمان‌نوازی، متعجب می‌شوم و تصمیم می‌گیرم حتما در چند روزی که قرار است در این جابانم، سری به خانه‌شان بزنم.



زن و شوهرهایی که دل

یکدیگر نمی‌شکنند!



بالاترین خانه‌های روستا را افرادی صاحب هستند که درآمد و ثروت بیشتری دارند. برای استراحت در این چند روز، خانه اسفندیار و همسرش را انتخاب می‌کنم که بزرگتر، مرتب‌تر و دل‌بازتر از بقیه خانه‌های گلی روستا به نظر می‌رسد. خانه‌ای با یک منظره عالی به سمت کوه‌های سر به آسمان کشیده و تپه‌های سرسبز. حالا از این‌جا، همه روستا زیر پایم است. راستی تا یادم نرفته از اسفندیار و نژش برای تان بگویم که نمونه کامل یک زن و شوهر دوست‌داشتنی و بااصالت روستایی هستند. مهربان و مهمان‌دار، دست و دلباز و مومن. نجیب‌اند و انگار حواس‌شان به تک‌تک حرف‌ها و رفتارهای‌شان هست تا دل همسرشان نشکند. زن و شوهرهای روستایی به شکستن دل یکدیگر حساس‌اند و انگار از این اتفاق ترسی دارند، شاید به همین دلیل است که در بین آن‌ها خبری از کدورت و دعوای شهری نیست. آن‌طور که متوجه شدم، هر کدام از زن و شوهرهای روستایی به زندگی ساده‌شان، دلخوش و راضی‌اند و کمتر درباره داشته‌های دیگران صحبت می‌کنند و به مقایسه خودشان با فامیل و همسایه می‌پردازند.

با استراحت قهرند!

هنوز آفتاب طلوع نکرده و اسفندیار از خانه بیرون می‌زند. او هم مانند بیشتر اهالی روستا کشاورز است. البته اهالی این روستا به غیر از کشاورزی، دامداری هم می‌کنند و عده‌ای نیز از فروش نمک چشمه‌های نزدیک روستا و کشت برخی غلات، زندگی می‌گذرانند. روستای سرآقاسید دارای

چشمه‌های نمک است و بعضی از اهالی روستا از این چشمه‌های نمک برای گرفتن نمک و فروش آن استفاده می‌کنند، نمکی که یکی از سوغاتی‌های این روستا هم به شمار می‌رود. فقط مردمانیستند که از صبح زود، مشغول به کسب روزی حلال می‌شوند، زنان روستانیز در کار استخراج نمک کوشا هستند و البته بیشترشان به تولید صنایع دستی چون قالی، جاجیم، سیاه‌چادر و گلیم مشغول‌اند که در خانه، نمونه کارهای زیبای‌شان چشم‌ها خیره می‌کند. آن‌چه در این روزها، توجه من را بیش از هر چیزی جلب می‌کند، روحیه بالای تلاش در بین روستایی‌هاست که انگار با استراحت، میانه خوبی ندارند!



غذا فقط محلی، نه فست‌فود

داریم و نهر ستور ان!

ظاهر که می‌شود، نوبت خوردن کباب داغ بختیاری است که با گوشت شکار و بره تهیه می‌شود و نوع پختش طعم لذیذی به آن می‌دهد که حتی دیدنش، دهان انسان را هم آب می‌اندازد! کباب در این روستا حرف اول را می‌زند و بساط سیخ کشیدن کباب، همه‌روزه در کوچه‌های روستا، برپاست. بعد از خوردن کباب، یک دوغ محلی و هوای خنک سرظهر در بین سایه درخت‌ها هم که چاشنی‌اش می‌شود، حسایی سرکیغم می‌آورد. در روستای سرآقاسید، نر ستورانی وجود دارند سه‌وپر مارکت‌های شیک با اجناس کارخانه‌ای! این‌جا حتی میوه‌فروشی‌ها تنها دو نوع میوه می‌فروشند، گوجه و خیار! بقیه میوه‌ها را بیشتر روستایی‌ها از باغ‌های شخصی‌شان و دوست یا فامیل می‌خرند. در چنین جایی، طبیعتاً هیچ خبری از غذاهای خارجی و فست‌فودی نیست و بعضی‌هایشان هم اصلاً اسم فست‌فود به گوش‌شان هم نخورده‌است. یکی از جوان‌ترهایشان بعد از شنیدن این کلمه به من می‌گوید: «این غذاها، اصلاً با ذائقه ما میانه‌ای نداشته و طرقداری هم ندارد.» از دیگر خوردنی‌های خوشمزه و خانگی این روستا، آش‌های محلی (کاردین، مچه و آش برگ) را می‌توان نام برد. آش کاردین یا کارده ترکیبی است از دوغ، سبزی کاردین (نوعی سبزی کوهی که در اطراف روستا وجود دارد) و برنج. نان بی‌نهایت خوشمزه «کَلگ» نیز یکی دیگر از خوردنی‌ها و سوغات این روستای زیباست. لبنیات هم همگی محلی هستند و طعمی اصیل دارند. همچنین سبک خاصی از پخت‌نانی لذیذ به نام فطیر در میان عشایر این روستا مرسوم است. در این روستا آشی به اسم آش برگ هم پخته می‌شود. برای پختن این آش، خمیر را به صورت رشته‌هایی باریک در می‌آورند و با نخود، عدس و روغن حیوانی می‌پزند. بعد، سبزی آش و لوبیا را به

آن اضافه می‌کنند که هم بویش دل‌انسان‌رامی‌برد و هم طعم‌اش!



نگهداری عاشقانه‌خواهر

۷ ساله از برادر کوچکش!

تصمیم می‌گیرم به قولم عمل کنم و به خانه همان دخترکی بروم که از روز اول، اصرار داشت تا دقایقی را در خانه‌آن‌ها بگذرانم. خودش می‌آید دنبالم و دستم را می‌گیرد. «سهیلا» می‌گوید: «خاله‌خونه‌ما اون پایینه، خیلی دور و ولی زود می‌رسیم چون من از راه میان‌بر می‌برمت!» انگشتش خانه‌ای کوچک در انتهای روستا را نشان می‌دهد. هنوز راه نرفته‌ایم که سر و کله بقیه دخترها هم پیدا می‌شود و هر پله که پایین می‌رویم، یکی یکی به جمع‌مان اضافه می‌شوند با درخواست تکراری این که «خاله، بیا خونه‌ما». در کوچه‌ها که قدم می‌زنم، بوی کاه گل و خاک مشامم را پر می‌کند. زنان جوان به همراه مردان‌شان روزها سر کارند و بیشتر، پیرمرد و پیرزن‌ها در کوچه‌پس کوچه‌های پرپیچ و خم نشسته‌اند و گپ می‌زنند. بچه‌ها با عبور از کنار هر کدام‌شان، با صدای بلند سلام می‌کنند و مشخص می‌شود که احترام خاصی برای بزرگ‌ترها قائل می‌شوند. به پایین‌ترین خانه روستا یعنی محل زندگی سهیلا می‌رسیم. یکی دیگر از دخترها، برادر کوچکش را کول کرده و همان‌طور از پستی و بلندی کوچه‌های خاکی، از شب‌های تند و از پشت‌بام‌های خطرناک می‌گذرد و پا به پای ما می‌آید. از او می‌پرسم: «سخت نیست این بچه رو این همه راه کول می‌کنی؟» می‌گوید: «سختی چه؟ خیلی دوستش دارم. داداشمه و زود خسته میشه. منم عادت دارم هر روز با خودم می‌برمش این طرف و اون طرف. تو خونه دلش می‌گیری، خسته هم که بشه، سریع کولش می‌کنم.» می‌پرسم: «مگه کسی خونه‌تون نیست که بچه رو بذاری پیشش؟» با لهجه‌ای که کم و بیش متوجه‌اش می‌شوم، پاسخ می‌دهد: «بابا و مامانم میرن کار می‌کنن، هیچ‌کس نیست اما من هستم.» بچه را برای لحظه‌ای بغل می‌گیرم. از پوست آفتاب‌سوخته‌اش می‌توان فهمید که هر روز، ساعت‌ها بر کول خواهر هفت‌ساله‌اش از این سوبه‌آن سومی‌رود.



مهمان‌نوازی را اهالی

روستاها معنا می‌کنند!

مادر سهیلا، زنی بلند قامت در لباسی سراسر رنگی به استقبال می‌آید. شکمش به اندازه هشت ماهگی بالا آمده و از چهره‌جا افتاده‌اش می‌توان حدس زد که سی‌سالگی داشته باشد. وقتی می‌گوید ۲۲ ساله است و سه تا بچه دارد، شوکه می‌شوم. چین و چروک روی پیشانی‌اش که او را در آستانه میان‌سالی نشان می‌دهد، حکایت از تحمل سختی‌های زندگی دارد که چهره بیست و دو سالگی را با سی سالگی عوض می‌کند. سهیلا می‌رود تا جای دم کند. به قد و قواره‌اش نگاهی می‌اندازم و با خودم کودک شش ساله‌ای را تصور می‌کنم که دبه‌غول‌پیکری را بر داشته و سر چشمه‌آش می‌کند. بعد با همان پاهای لاغر و جسم کم‌توان، خودش را تا خانه می‌رساند و آب را می‌ریزد داخل سماور بزرگ نفتی. آب که جوش آمد، چای خشک را بر می‌دارد و دقیق می‌داند که چقدر باید در قوری بریزد. حالا صبر می‌کند تا چای دم بکشد و بعد از چند دقیقه، تجربه‌ای نمی‌دانم چند ساله به او می‌گوید که موقع ریختن چای است. او روی پنجه‌های پلندمی‌شود تا قد کوچکش به قوری برسد و حالایک چای خوش رنگ می‌ریزد و می‌آورد برای خاله جدیدش! این شیوه مهمان‌نوازی‌شان در خاطرم حک می‌شود. می‌خواهم بروم که مادرش با همان وضع، اصرار پشت‌اصرار که باید شام را هم بخورم می‌ماند. از یک طرف دلم نمی‌آید او را به زحمت بیندازم اما وقتی ناراحتی‌اش را به دلیل جمع کردن وسایلم می‌بینم، نمی‌توانم نه بگویم. می‌مانم و مهمان مردمی می‌شوم که مهمان‌نوازی را به خوبی معنای می‌کنند.



نگذاریم سبک زندگی روستایی نابود شود

با این که هر چه زمان پیش می‌رود، پای فناوری و زندگی مدرن به روستاهای مانیز باز می‌شود اما در روستای بااصالت سرآقاسید، هنوز رگه‌هایی از زندگی روستایی دیده می‌شود. رفاه، موقعیت بهتر شغلی و اجتماعی، ادامه تحصیل، امید به زندگی بهتر و ... عمده دلایل کم‌شدن جمعیت روستاها و مهاجرت به شهر است. روستاییان زیادی تمایل به مدرن شدن دارند و این حالت بیشتر در جوامع جهان سوم به چشم می‌خورد که البته به خاطر فاصله طبقاتی بیش از حد بین شهر و روستا در این جوامع است. کشور مانیز جزو کشورهایی است که جمعیت مهاجر زیادی از روستا به شهر دارد. این مهاجرت، مشکلات و آسیب‌های زیادی به همراه خواهد داشت. اولین نکته این که محصولات دامی، کشاورزی و عمده مایحتاج شه‌رنشینان از کار و شغل روستاییان تامین می‌شود و با از بین رفتن هر دامداری و زمین کشاورزی، ضربه‌ای شاید غیر مستقیم اما مهم بر پیکره اقتصاد کشور زده خواهد شد. در این بین، روستاهایی مانند سر آقاسید به علت دوری از شهر و سختی عبور و مرور با شه‌رنشینان نسبت به سایر روستاهایی که فاصله اندکی با شهرها دارند، بیشتر از این آسیب دور مانده و توانسته‌است اصالت و فرهنگ بومی خود را حفظ کند. اصالتی که باید برای حفظ و نگهداری‌اش به صورت جدی برنامه‌ریزی شود.



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

دوشنبه ۱۵ مهر ۱۳۹۸
۸ صفر ۱۴۴۱ ۱۷ اکتبر ۲۰۱۹
شماره ۲۰۲۱۴

۱۴۳۷